

## استفاده عموم و اطلاق از ترک استفصال و ترک استیضاح

محمد فائزی<sup>۱</sup>

علی نهاوندی<sup>۲</sup>

### چکیده

اگر شخصی سوالی بپرسد که احتمالات و شقوق مختلفی داشته باشد و فرد پاسخگو بدون شرح دادن بین صور مختلف یا درخواست توضیح و شرح از فرد پرسشگر حکمی را بیان کند، عدم استفصال یا عدم استیضاح او دلیل بر شمول حکم نسبت به تمام احتمالات است. در کلام بیشتر فقها این دو قاعده از یکدیگر تفکیک نشده است ولی با توجه به تفاوت موارد در حکم، اگر مراد استعمالی سوال فرد پرسشگر مجمل باشد، مورد جریان قاعده ترک استیضاح است و اگر مجمل نباشد مورد جریان قاعده ترک استفصال است. موضوع پژوهش حاضر پاسخ به این پرسش است که آیا این قاعده حجت است یا خیر؟ برخی علما اشکالاتی به استفاده عموم از ترک استیضاح بیان کرده‌اند. در مقام تحلیل اصل قاعده و بررسی اشکالات وارده، برای استفاده شمول در مرحله اول باید ثابت شود که پرسش برای فرد پاسخگو اجمال داشته (در ترک استیضاح) یا اینکه شامل حصه‌های مختلف (در ترک استفصال) بوده است. در مرحله دوم باید ثابت شود که فرد پاسخگو برای تشخیص حصه‌ای که مراد پرسشگر بوده، راهی نداشته است. در ترک استفصال این دو مرحله تمام، و اطلاق ثابت است ولی این دو امر در ترک استیضاح تمام نیست و چون راهی برای اثبات اجمال نزد پاسخگو نیست نمی‌توان شمول حکم را نتیجه گرفت.

**واژگان کلیدی:** ترک استفصال، ترک استیضاح، اطلاق، عموم، اجمال.

۱. مدرس حوزه علمیه قم، m.faezi110@gmail.com

۲. استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم، سطح ۴.

## مقدمه

یکی از مباحث مهمی که در علم اصول باید مورد بررسی قرار گیرد بحث از مواردی است که کلام ظهور در عموم و شمول دارد. به همین دلیل دو بحث مهم اطلاق و عموم به دو بخش جدایی‌ناپذیر از علم اصول تبدیل شده است، با توجه به ثمرات فراوان و گستره کاربرد این دو مبحث در تمام ابواب فقه، اهتمام ویژه‌ای از سوی اصولیان به این مباحث می‌شود.

در کتب فقهی علاوه بر استفاده از بحث اطلاق و عموم برای بررسی شمولیت حکم نسبت به همه افراد از مباحث دیگری نیز استفاده شده و به مناسبت هر بحث نکات پراکنده‌ای از فقها در ابواب مختلف بیان شده است. یکی از مباحثی که در ابواب مختلف به طور فراوان مورد استفاده قرار گرفته، بحث ترک استیضاح و ترک استفصال است. البته در بیشتر موارد تعبیر به ترک استفصال است که در ادامه، تفاوت این دو قاعده را بیان خواهیم کرد.

ترک استفصال و استیضاح با اصاله الاطلاق متفاوت است زیرا ترک استفصال و استیضاح اقامه قرینه بر اطلاق و عموم است نه استفاده عموم و اطلاق از عدم قرینه و تخصیص. این تفاوت طبق نظریه‌ای که اصاله الاطلاق را راجع به اصاله عدم قرینه می‌داند روشن‌تر است. همان‌طور که بعضی از بزرگان مانند شهید ثانی تصریح کرده‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۶، ص ۱۷۰) اصل این قاعده منسوب به شافعی است و در کتب اصولی عامه تقریباً تمام کسانی که پیشنهاد بحث شده را بیان کرده‌اند، آن را به شافعی نسبت داده‌اند (رک: الرازی، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۳۸۶؛ السبکی، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۱۳۷؛ الجوینی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۲۲).

اگرچه ترک استفصال قاعده‌ای معروف بوده است و همه فقهای امامیه در بحث‌های فقهی به صورت متعدد از آن بهره برده‌اند (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۲۳۹؛ حلی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۳۲۰؛ همان، ج ۷، ص ۹۷؛ همو، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۷۰؛ همان، ج ۲، ص ۱۳۰؛ همو، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۴۴؛ همو، ج ۱، ص ۲۳۶؛ حلی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۵۳؛ عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱،

ص ۱۳۳؛ همو، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۲۲۱)<sup>۱</sup> اما در میان فقهای امامیه اولین بار علامه به این قاعده عنوانی مستقل داده ولی آن را بررسی نکرده است (علامه حلی، ۱۳۸۰، ص ۱۳۳) اولین کسی که به طور مستقل این قاعده را بررسی کرده است، شهید اول (شهید اول، بی تا، ج ۱، ص: ۲۰۵) می‌باشد. بعد از او نیز بسیاری از فقهاء در کتب اصولی خود به طور مستقل به این بحث پرداخته‌اند (فاضل مقداد، ۱۳۶۱، ص ۱۵۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶، ص ۱۷۰؛ موسوی قزوینی، ۱۳۷۱، ص ۲۰۰؛ نراقی محمد مهدی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۷۳۲؛ همو، ۱۳۸۴، ص ۱۷۲؛ میرزای قمی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۵۱۲؛ طباطبایی مجاهد، ۱۲۹۶، ص ۱۵۱؛ و کرباسی (کلباسی)، بی تا، ص: ۲۸۶). متأسفانه از زمان شیخ انصاری اکثر کتب اصولی از این بحث خالی است و معمولاً بدان پرداخته نمی‌شود. در میان مقالات نیز تنها نوشته مختصری در پایگاه اینترنتی آیت الله شبیری زنجانی و همچنین یادداشتی از علی مراد مهاجری در لوح پژوهشی ذکری شماره ۲۶ که برگرفته از دروس آیت الله شبیری زنجانی است، یافت شد.

لازم به ذکر است که هرچند به این قاعده پرداخته نشده اما تنها ملاحظه کلمات شهید صدر در خلال بحث‌های فقهی (محمد باقر صدر، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۲۸) و کلمات آیت الله شبیری (کتاب مضاربه، جلسه ۵۱، ۹۵/۰۱/۳۰ و کتاب نکاح جلسه ۷۹/۷/۳۰) و مقایسه آن با نوشته عامه و مقالات آن‌ها نشان از تقدم اصول فقه شیعه بر اصول فقه عامه دارد (رک: القرنی، ۱۴۲۵؛ المبارک، ۱۴۲۵).

از آنجا که رسالت علم اصول این است که مبانی و کلیاتی که در طریق استنباط قرار می‌گیرند را به طور منظم، منسجم و یکجا جداگانه بررسی کند، به نظر می‌رسد لازم است بحث از ترک استتفصال و ترک استتفصال که دارای کاربرد فراوان در ابواب مختلفند نیز به مباحث کتب اصولی اضافه شود.

۱. البته در بسیاری از تعبیرات به عنوان ترک الاستفسار یا ترک الاستفهام یا ترک الاستخبار یا ترک السؤال آمده است.

این نوشته مختصر در شیوه بیان مفاد قاعده، تقسیم‌بندی و بررسی ادله و آراء طرفین ابتکاری و نوآورانه است و با توجه به عدم پرداخت کافی به این قاعده این پژوهش گامی برای پیشبرد این موضوع است.

### تبیین مفردات قاعده

استفصال از ماده «ف ص ل» به معنای جدایی بین دو چیز (فراهِیدی، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۱۲۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۵۲۱) و قطع کردن دو چیز است (فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۴۷۴). تفصیل دادن به معنای تمایز دادن و جداکردن بین اشیاء است (همان، ج ۲، ص ۴۷۴) با توجه به این مطلب مراد از ترک استفصال این است که طلب تفصیل و تمییز بین شقوق مختلف نشود.

همچنین استیضاح از ماده «وض ح» به معنای روشن و آشکار شدن است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۶۳۴؛ فراهِیدی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۲۶۶؛ فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۶۶۲) و با توجه به این امر ترک استیضاح به معنای ترک طلب روشن و آشکار شدن است.

### معنای اصطلاحی قاعده

در بیشتر کلمات بین ترک استیضاح و ترک استفصال تفکیک قائل نشده اند (صدر، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۲۸؛ میلانی، ۱۳۹۵، ص ۴۶۰) ولی با توجه به آثار و ادله مختلفی که در نفی و اثبات هر یک وجود دارد باید میان این دو قاعده تفکیک قرار دهیم.

همانطور که بیان شد در بسیاری از کلمات برای این قاعده‌ها توضیح جداگانه بیان نشده است بنابراین ابتدا تعریفی از سید مجاهد که در بردارنده هر دو قاعده است بیان می‌شود سپس شقوق مختلف بین این دو قاعده و موارد تفاوت آن‌ها بررسی می‌گردد.

صاحب ضوابط در تعریف قاعده ترک استفصال گفته است:

اگر سائل سوالی پیرسد به نحوی که مورد سوال او محتمل اموری مختلف باشد و مسؤل در جواب به نحو مطلق جواب بدهد، آن را ترک استفصال گویند. مثلا اگر از

حکم انسانی که در چاه افتاده سوال شود (سوال شود که اگر انسان در چاه بمیرد چند دلو باید از آن کشیده شود) و جواب دهد که هفتاد دلو آب بکش بدون اینکه بین مسلمان و کافر و زن و مرد تفصیل داده شود و همه این امور در مدلول لفظ و مصداق آن مورد احتمال باشد. یا در نفس سائل مورد احتمال باشد مثل اینکه سائل پرسد از اینکه در کفاره افطار روزه مثقالی از عین کافیسست یا خیر؟ و معنای عین مجمل باشد از عدم استفصال استفاده عموم می‌شود (موسوی قزوینی، ۱۳۷۱، ص ۲۰۰).

در تعریف پیش گفته دو مثال بیان شده است که با یکدیگر تفاوت اساسی دارند، در مثال اول مراد استعمالی سؤال مجمل نیست اما در سوال دوم مراد استعمالی مجمل است و همانطور که قبلا نیز گفته شد با توجه به اینکه این دو مورد از لحاظ آثار و اشکالات با یکدیگر متفاوتند اولی را جزء موارد ترک استفصال و دومی را جزء ترک استیضاح قرار می‌دهیم.

بنابراین برای تقسیم‌بندی در تعریف دو قاعده باید گفت، سوال سائل ممکن است سه نوع باشد:

۱) اگر سوال در مقام مراد استعمالی مجمل باشد مانند اینکه لفظ، مشترک لفظی باشد حال خواه از قضیه خارجی سوال شود مثلا شخص پرسد آیا امروز زید به مدرسه آمد؟ در حالی که زید بین چند نفر مشترک است یا اینکه از قضیه حقیقیه پرسد مثلا بگوید آیا ماء عین مطهر است؟ (مشترک بین چشم و چشمه) این مورد را ترک استیضاح می‌نامیم.

۲) اگر تعبیر سائل در عین حال که مجمل نیست و مراد استعمالی آن روشن است صور مختلفی داشته باشد، یعنی عنوان عام یا مطلق باشد که ظاهر در صور مختلف باشد و مجیب بدون استفصال یا تفصیل و بیان صور مختلف جواب واحدی بدهد، جواب او اطلاق دارد و ترک استفصال بر آن دلالت می‌کند. برای مثال پرسیده شود که توقف در مسجد برای مستحاضه چه حکمی دارد؟ اگر در جواب بدون تفصیل دادن

گفته شود جایز است، عدم تفصیل بین مساجد و عدم تفصیل بین اقسام مستحاضه دال بر عمومیت حکم نسبت به همه مساجد و همه انواع مستحاضه است. (اگرچه در موارد متعدد و در تعبیرات گوناگون به این صورت از قواعد ترک استفصال گفته شده است اما اینکه این نوع قاعده را ترک استفصال بدانیم و تفاوت ماهوی با اطلاق و عموم داشته باشد جای تامل است. تفصیل این مورد در بحث تطبیقات خواهد آمد.)

۳) در مورد سوم مراد استعمالی مشخص است ولی اطلاق و عموم معین نیست. برای نمونه اشاره به قضیه خارجی که قرینه‌ای بر آن آورده نشده است، مثلاً شخصی بگوید من یکی از فرزندانم را زده‌ام آیا دیه برعهده من است؟ در این سوال مشخص نشده که فرزند او کوچک بوده یا بزرگ، دختر بوده یا پسر، زندگی مستقل داشته یا تحت تکفل پدر بوده و این موارد مجمل است اما از جهتی مراد استعمالی واضح بوده بنابراین این قسم دوم از ترک استفصال است.

حال که مفهوم دو قاعده مذکور روشن شد به صورت جداگانه به بررسی حجیت آنها

می‌پردازیم:

### بررسی حجیت ترک استیضاح

تمام کلام در بحث ترک استیضاح این است که، ثابت شود سوال برای مجیب مجمل بوده است (حتی اگر برای ناقل یا هرکس دیگر مجمل نباشد). اگر ثابت شود که سوال نزد مجیب مجمل بوده و او ترک استیضاح کرده است، معلوم می‌شود همه صور و احتمالات را اراده کرده زیرا جواب او یا اخبار است و یا انشاء. حال اگر جواب اخبار باشد، و فقط نسبت به یک صورت و محتمل باشد نه محتمل دیگر، مجیب احتمال می‌دهد که سائل صورت دیگر را اراده کرده و جواب او منطبق با سوال نیست، یعنی احتمال عدم موافقت با واقع را می‌دهد.

برای مثال سوال شود که آیا زید به مدرسه آمد؟ اگر زید مردد بین دو نفر باشد و فقط یکی از آن دو به مدرسه آمده باشند و مجیب بگوید بلی آمد، احتمال می‌دهد زیدی که در سوال آمده اراده نشده است پس او احتمال عدم موافقت با واقع و خلاف واقع‌گویی را می‌دهد.

اگر جواب به شیوه انشاء بیان شود و جواب نسبت به تمام احتمالات سوال شمول نداشته باشد با توجه به اینکه مجیب احتمال می‌دهد مراد سائل قسمی باشد و جواب نسبت به قسم دیگر صحیح باشد، مجیب احتمال اغراء به جهل یا احتمال فوت غرض یا بعضی دیگر از عناوین غیرلائق نسبت به حکیم را می‌دهد.

برای مثال سائل می‌پرسد با لباسی که از خز بود نماز خواندم آیا نماز من صحیح است؟ با توجه به اینکه لباس خز معنای مجملی دارد و چند احتمال در آن موجود است اگر مجیب بگوید نماز را اعاده کن و فقط در یک صورت صحیح باشد احتمال می‌دهد که موجب شده نماز سائل از او فوت شود.

بنابراین بحث اصلی این است که آیا اجمالی که در سوال سائل است، به جواب هم سرایت می‌کند؟ (و نمی‌توان از آن اطلاق‌گیری کرد) یا جوابی که اطلاق دارد، شامل تمام احتمالات سوال - که مجمل بود- می‌شود؟

تمام کلام این است که چگونه احراز کنیم سوال برای مجیب مجمل بوده است: در جواب باید گفت: ابتدا باید عبارت سوال مجمل بوده و ظهور در صورت یا مصداق خاصی نداشته باشد و دو دیگر مجیب این اجمال را نتواند مرتفع کند حال یا با علم عادی یعنی قرائن و شواهد و یا با علم غیب.

نسبت به امر اول باید گفت اجمالی که در لفظ است مناشیء مختلفی می‌تواند داشته باشد، مانند مشترک لفظی بودن یا مجمل بودن لغت. اما این بحث مهم اینجا مطرح می‌شود که ممکن است برای اثبات اجمال نزد مجیب به اصل موضوعی تمسک شود.

برای مثال اگر لفظی مثل صعید برای ما مجمل باشد احتمال بدهیم این لفظ در زمان گذشته معنای روشنی داشته و حال مجمل شده است، بنابراین به اصله الثبات تمسک می‌شود. البته جریان یا عدم جریان این اصول بلید در جای دیگر مورد بحث قرار گیرد. هرچند جریان این قاعده محل تامل و اشکال است اما باید توجه داشت تنها راه اثبات اجمال نزد مجیب، اصله الثبات نیست.

همچنین بعضی از اصول لفظیه دیگر نیز می‌تواند اصلاح کننده امر اول باشد. برای مثال اگر احتمال دهیم که سوال منصرف به فرد خاص و مجمل نباشد یا احتمال دهیم سوال ناقص بیان شده است، می‌توان با تمسک به اصول لفظیه یا شهادت راوی به عدم حذف قسمتی از سوال که در معنا تاثیر داشته و می‌توانست رفع اجمال کند این احتمالات را منتفی کرد.

نسبت به امر دوم مجیب دو راه برای رفع اجمال خود داشته است: ۱. شاید قرائنی در مقام بوده که اجمال را نفی کرده است. ۲. نسبت ائمه اطهار علیهم‌السلام که احتمال دارد از علم غیب خود برای فهم مراد سائل استفاده نموده‌اند.

نسبت به احتمال رفع اجمال به واسطه قرائن و شواهد، اگر احتمال وجود قرائنی در مقام را بدهیم قرینه مبتنی بر این است که بدانیم آیا عدم نقل راوی دلیل بر عدم وجود قرینه است یا خیر؟

همان طور که در بحث ظهورات، احتمال وجود قرائن همراه کلام را با شهادت راوی به عدم وجود قرینه نفی می‌کنند، در این مورد نیز ادعا می‌شود که راوی شهادت به عدم وجود قرینه می‌دهد؛ اگر این امر را نادیده بگیریم دیگر هیچ ظهوری برای ما باقی نمی‌ماند. به بیان دیگر عدم نقل قرائنی که مراد از سوال را مشخص کند از طرف راوی تنافی با وثاقت او دارد که واجب است. (البته این مسأله که کدام نوع از قرائن را می‌توان اینگونه نفی کرد بحثی مبنایی است و ترک استیضاح از این بخش خصوصیتی ندارد و در اینجا مجال پرداختن به آن نیست)



در بحث استفاده از علم غیب برای فهم مراد سائل باید گفت: ظاهر حال ائمه علیهم‌السلام و سیره اصحاب در شیوه تعامل با روایات ایشان این است که ظهور عرفی کلام ائمه علیهم‌السلام حجت است. به این معنا که اگر فرض کنیم ائمه علیهم‌السلام یکی از افراد عرف باشند هر معنایی که از کلام ایشان با این فرض استظهار شود حجت است.

شهید صدر می‌فرماید: مجیب در مقام تفهیم و تفهم، با مردم بما هو انسان عرفی تعامل می‌کند و علم غیب خود را دخالت نمی‌دهد و گرنه دیگر استدلال به اطلاق و ترک استتفصال در همه موارد منسد می‌شود (صدر، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۲۸).

### اشکالات وارد شده به قاعده ترک استتفصال

#### اشکال شهید صدر به قاعده

شهید صدر در مقام اشکال به تمامیت امر دوم (مجیب راهی برای رفع اجمال نداشته است) فرموده است: راوی ملزم به بیان قرائن متصله است ولی احتمال دارد مجیب از قرائن منفصله، علم به مراد سائل پیدا کرده و راوی ملزم به نقل قرائن منفصله نیست. بلی اگر کلام سائل ظهور عرفی فعلی از استفهام مطلبی داشته باشد نفس اصاله الظهور نافی وجود قرینه منفصله بر معنای خلاف ظاهر است ولی چون کلام سائل مجمل است ما دلیلی بر نفی قرینه منفصله نداریم (صدر، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۲۸).

براساس نظرایشان ممکن است بین سائل و مجیب قرائنی منفصل بوده که ناقل از آن‌ها بی‌اطلاع باشد در جاهای دیگر ما این مشکل را نداریم زیرا تعبیرات متکلم ظهور فعلی در معنایی دارد که خود همین ظهور نافی وجود قرینه منفصله است ولی مفروض مسئله نکته‌ای است که تعبیر او در مراد استعمالی، اجمال دارد.

#### بررسی اشکال شهید صدر

در بررسی کلام شهید صدر باید گفت: آیا در بحث کلی اصول مطرح شده که راوی شهادت به نفی چه قرائنی می‌دهد؟ و آیا شهادت او نافی قرائن عامه هم است یا خیر؟ بحث ترک استتفصال در این بخش خصوصیتی ندارد.

اما بحثی شبیه اشکال شهید صدر در مقامی در اصول مطرح شده و آن بحث حجیت کلام برای غیر مقصودین بالافهام است. کسانی که در آن بحث اشکال به حجیت کلام نموده‌اند اینجا نیز می‌توانند اشکال کنند و احتمال قرائن بین سائل و مجیب را مضر به فهم ما بدانند. البته تفاوت مسئله مذکور که آن را اسوء حالا می‌کند، این است که در ما نحن فیه (درون) سوال مجمل است و ظهوری ندارد پس کسانی مثل شهید صدر که احتمال قرائن منفصله را با ظهور فعلی منتفی می‌دانند در این امر نمی‌توانند به آن تمسک بجویند.

بنابراین باید توجه داشت همیشه اینگونه نیست که دلیلی بر نفی قرائن منفصله موجود نباشد بلکه گاهی ظهور حال سائل یا مجیب یا... نافی وجود قرینه منفصله است.

### اشکال اول آیت الله شبیری زنجانی به قاعده

نکته ای که در بحث حجیت قاعده ترک استیضاح باید بررسی شود این است که، چگونه می‌شود سائل سوال خود را مجمل بپرسد در حالی که او خواهان جواب بوده و سوال مجمل خلاف غرض او است.

در بررسی این اشکال آیت الله شبیری می‌گوید: بر فرض که امر اول تمام باشد و کلماتی که الان برای ما مجمل است برای زمان سابق هم مجمل بوده است، در این بحث تعارض احوال رخ می‌دهد زیرا وقتی سائل سوالی پرسیده و جوابی شنیده است دو احتمال وجود دارد:

یا باید بگوییم سائل غافل از احتمالات سخن خود بوده، یعنی اصل عدم غفلت و خطای او را کنار بگذاریم. در این صورت می‌توان اطلاق گیری کرد.

و یا اینکه باید بگوییم سائل سوال خود را صحیح مطرح کرده است ولی قرائنی بین او و مجیب (امام علیه السلام) بوده اما ناقل آن قرائن را صحیح نقل نکرده است. یعنی اصل عدم غفلت و خطای ناقل را کنار بگذاریم و دیگر نمی‌توان اطلاق را استفاده کرد؛ در مورد خلاف اصل بودن این امر اشکالاتی وجود دارد.

بنابر آنچه گفته شد وقتی یکی از دو اصل جاری نیست، جای استدلال و اطلاق گیری وجود ندارد مگر اینکه علم اجمالی منحل شود و دلیلی بر رجحان یکی از دو اصل پیدا کنیم. برای مثال در صورتی که سوال به صورت کتبی نوشته شده باشد، با توجه به اهتمام ویژه در سوالات کتبی ممکن است غفلت را به ناقل نسبت داد یا اینکه سائل شفاهی پرسیده اما ناقل کتبی نقل کرده است که امر عکس سابق می‌شود (بررسی دلالت ترک استیضاح بر عموم، مجله ذکری ۲۶).

### بررسی اشکال آیت الله شبیری زنجانی

در مقام نقد کلام ایشان باید گفت: در بسیاری از موارد اجمال منافاتی با اصل عدم غفلت و خطا ندارد -مواردی که غرض عقلانی بر اجمال وجود دارد برای مثال تقیه ایجاب می‌کند که متکلم مجمل صحبت کند یا در صورتی که غرضی در تبیین و توضیح وجود ندارد- و در کلیت این امر که اجمال در سوال منافات با اصل عدم غفلت دارد، پذیرفته نیست.

نقد دیگر به کلام ایشان این است که احتمال بیشتر به خطا از سوی سائل یا ناقل، موجب ظن است در صورتی که ظن حجیتی ندارد البته اگر به درجه اطمینان برسد یا اینکه درجه‌ای که عقلا در مقام ظهور به احتمال خلاف آن اعتنا نمی‌کنند از باب سیره عقلا، حجت است.

درباره مثالی که ایشان برای انحلال علم اجمالی آوردند باید گفت: حتما ایشان کلیت این مثال را اراده نکرده و بحث درجایی است که قرائن دیگری خلاف این امر نباشد. زیرا ممکن است سوال مکتوب بوده اما ناقل شخص بسیار دقیقی مانند زراره و سائل شخص عوامی باشد که احتمال خطای او زیاد است، بنابراین کتابت یک قرینه است ولی تمام مطلب در کتابت نیست.

### اشکال دوم آیت الله شبیری زنجانی

آیت الله شبیری در مقام اشکال به عدم استفاده امام علیه السلام از علم غیب در جواب سوالات می‌فرماید: امام علیه السلام در بسیاری از موارد به علم غیرعادی خود عمل می‌نموده و دلیل یا اصلی در مقام جاری نیست که ثابت کند امام علیه السلام علم خود را دخالت نداده است.

### بررسی اشکال آیت الله شبیری

در بررسی کلام آیت الله شبیری باید گفت: اول اینکه ایشان نمونه‌ای از استفاده ائمه علیهم‌السلام از علم غیب خود را نیاورده‌اند در حالی که صورت عکس آن به وفور در روایات موجود است.<sup>۱</sup> یعنی دلیلی بر کلام خود بیان نکرده‌اند اگرچه احتمال درستی این امر می‌تواند مضر به جریان قاعده ترک استیضاح باشد.

دو دیگر به نظر می‌رسد در ظهور کلمات و ظهور حال ائمه علیهم‌السلام این امر که در سخنان خود از علم غیب استفاده نمایند، نبوده و شاهد این امر نیز ثبت و ضبط این روایات توسط اصحاب و عمل به آن است به نحوی که شاید تا اکنون احدی این اشکال را ایراد نکرده باشد.

### نتیجه حجیت ترک استیضاح

نتیجه پایانی حجیت ترک استیضاح بر این است که تنها در مواردی می‌توان ترک استیضاح را دلیل بر اطلاق دانست که به وسیله اصول موضوعه مانند اصالة الثبات بتوانیم ثابت کنیم سوال برای مجیب مجمل بوده است. مورد سوال هم از مواردی باشد که احتمال وجود قرینه برای مجیب را با شهادت عدمی راوی بتوانیم رفع کنیم یعنی احتمال وجود قرائن عامه متصله‌ای که عدم نقل آنها منافاتی با وثاقت ندارد را ندهیم.

### بررسی حجیت ترک استفصال

بنابر آنچه در مقدمه بحث گذشت ترک استفصال دو قسم دارد صورت اول این است که در کلام سائل عام یا مطلق وجود دارد که شامل موارد و مصادیق یا حتی جنبه‌ها و

۱. به عنوان مثال در روایت ذیل امام علیه‌السلام حتی نسبت به معنای لغوی کلمه سوال می‌نماید: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّرْفِ فَقُلْتُ لَهُ الرَّفْقَةُ رَبِّمَا عَجَلَتْ فَخَرَجَتْ فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَى الدَّمَشَقِيَّةِ وَالْبَصْرِيَّةِ وَإِنَّمَا تَجُوزُ بِسَابُورِ الدَّمَشَقِيَّةِ وَالْبَصْرِيَّةِ فَقَالَ وَمَا الرَّفْقَةُ فَقُلْتُ الْقَوْمُ يَتَرَفَّقُونَ وَيَجْتَمِعُونَ لِلْخُرُوجِ (کلینی ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۲۴۶).

جهت‌های مختلفی است، حالاگر در جواب، شقوق مختلف بیان نشود یا از سائل پرسیده نشود، معلوم است حکمی که ذکر شده همه صور را شامل می‌شود. برای بیان روشن‌تر که چون حکم اقسام متفاوت داشته استفصال صورت گرفته است دو مثال آورده می‌شود:

مثال اول: استفصال از سائل صورت گرفته است:

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ سَأَلْتُهُ عَنْ مُحْرِمٍ غَشِيَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ مُحْرَمَةٌ قَالَ جَاهِلِينَ أَوْ عَالَمِينَ؟  
(حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۳، ص ۱۱۲)

زراره: از محرمی که با همسرش در حال احرام نزدیکی کرده است، پرسیدم؟ فرمود: آن دو عالم بوده‌اند یا جاهل؟

مثال دوم: استفصال صورت نگرفته است اما برای حکم شقوق مختلف به صورت جداگانه بیان شده است.

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ لَا يَجِدُ الْمَاءَ فَيَتِيمَمُ وَيَقِيمُ فِي الصَّلَاةِ فَجَاءَ الْعُلَامُ فَقَالَ هُوَ ذَا الْمَاءِ فَقَالَ إِنْ كَانَ لَمْ يَرْكَعْ فَلْيَنْصَرِفْ وَ لِيَتَوَضَّأْ وَإِنْ كَانَ قَدْ رَكَعَ فَلْيَمُضْ فِي صَلَاتِهِ (كَلْبَنِي، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۶۴).

(ترجمه مضمونی) از امام صادق علیه السلام پرسیدم از مردی که آب نمی‌یابد پس تیمم کرده و اقامه نماز می‌کند. در حال نماز بچه‌ای که آب همراه دارد می‌رسد. امام علیه السلام فرمود: اگر رکوع نکرده است نماز را رها کند و وضو بگیرد و اگر رکوع کرده است نماز را ادامه دهد.

در اینجا مانند بحث ترک استیضاح باید ثابت شود که سوال برای مجیب ظهور در عموم و اطلاق داشته است و گرنه نمی‌توان اطلاق را استفاده کرد. بنابراین اموری که مانع اطلاق و عموم است مانند احتمال قرینه موجود یا انصراف (بلکه احتمال انصراف) یا احتمال وجود قرائن عامه متصله به کلام؛ اگر در سوال جاری باشند مانع از اطلاق گیری از ترک استفصال می‌شوند.

پس بحث‌ها باب اطلاق و عموم موضوع مذکور را منقح می‌کنند. برای مثال گفته شود آیا اطلاق شامل فرد نادر می‌شود یا خیر؟ در صورتی که بگوییم شمول ندارد، با ترک استفصال نمی‌توانیم شمول حکم را نسبت به فرد نادر ثابت کنیم.

حال اگر احتمال دهیم در زمان سوال این کلام منصرف به صورت خاصی بوده یا قرینه‌ای در مسئله بوده است همان بحث‌های ترک استیضاح (تمسک به اصالة الثبات؛ شهادت راوی به عدم قرینه و...) پیش می‌آید مگر مواردی که مبتنی بر اجمال داشتن کلام باشد.

با توجه به مباحث مذکور نکته مهمی این است که این نوع ترک استفصال در قوه همان اطلاق و عموم است و اگر در جواب مطلق باشد اطلاق دارد و اگر در جواب عموم باشد عموم دارد.

مثال: حکم برداشتن متاع از مسجد برای جنب چیست؟ جایز است. این جمله اطلاق دارد و هر مسجدی را شامل می‌شود.

آیا تنجیس هر مسجدی حرام است؟ حرام است و تطهیرش به شیوه فوری واجب است. این جمله نسبت به تمام مساجد عمومیت دارد.

صورت دوم مبحث آوردن مثال برای این قضیه است که: اگرچه مورد خارجی است ولی مراد استعمالی مجمل نیست.

مثال: عمومی من مریض است آیا واجب است عیادت او آیا عیادت از عمومی مریض بر من واجب است؟ اینکه عمومی ابی یا امی یا ابوینی باشد مجمل است (البته با توجه به شرایط سابق که عمومی ابی و امی فراوان بوده است) این قسم نیز بحث خاصی ندارد.

### عدم ورود اشکال به قاعده ترک استفصال

اشکالاتی بحث ترک استیضاح در اینجا وارد نیست زیرا:

اول اینکه با توجه به ظهور فعلی سوال سائل، اشکال شهید صدر نسبت به قاعده ترک استیضاح در اینجا وارد نیست زیرا طبق اعتراف شهید صدر احتمال اینکه سائل و مجیب به قرائن منفصله‌ای اتکا کرده باشند را با وجود ظهور فعلی کلام می‌توان رفع نمود. دو دیگر با توجه به اینکه کلام ظهور دارد، علم اجمالی به عدم جریان اصل عدم غفلت و خطا در سائل یا ناقل نداریم پس اشکال اول آیت الله شبیری ارتباطی به بحث ترک استفسال ندارد.

سوم اینکه حتی اگر در بحث سابق بپذیریم که احتمال دارد امام علیه السلام با استفاده از علم غیب خود مراد سائل را فهمیده باشد و مانند آیت الله شبیری بگوییم اصلی که نافی این احتمال باشد، وجود ندارد اما در اینجا با توجه به اینکه راه عادی برای علم به مراد متکلم وجود دارد ظهور حال امام علیه السلام عدم استفاده از علم غیب برای فهم مراد سائل است. پاسخ دیگر اینکه از روی عمد می‌گوییم مراد سائل همین چیزی است که ظهور کلامش می‌رساند. و امر پنهانی نیست که امام علیه السلام با علم غیب خود بخواهد مرتفع کند.

### نتیجه گیری

با توجه به عدم ورود اشکالاتی که به قاعده ترک استیضاح می‌شود، می‌توان گفت که ترک استفسال مجیب در جایی که سوال دارای ظهور در مراد استعمالی و دارای احتمالات یا حصص مختلف است دلیل بر شمول حکم نسبت به تمام موارد است. تطبیقات ترک استیضاح:

منظور از تطبیقاتی که آورده شده لزوماً این نیست که تطبیق این قاعده در این موارد بدون اشکال بوده بلکه شواهدی از تمسک علما به این قاعده است.

مثال اول:

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْسَنٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا أَحْسَنَ الرَّضَاعِ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْخَزْرِ فَقَالَ صَلَّى فِيهِ (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۳۶۰).

از امام رضا علیه السلام از نماز در خز پرسیدم؟ ایشان فرمودند در آن نماز بخوان. با توجه به اینکه معنای خز الان برای ما مجمل است و چند احتمال در آن وجود دارد، اگر بتوانیم ثابت کنیم که سوال در زمان صدور روایت نیز اجمال داشته است این روایت مجرای قاعده ترک استیضاح می‌شود. به بیان دیگر حال که سوال برای مجیب - که امام علیه السلام بوده است - مجمل بوده و چند احتمال در آن وجود دارد و با توجه به اینکه امام نماز در خز را صحیح دانسته‌اند، می‌فهمیم که نماز خواندن با همه اموری که احتمال دارد معنای خز بر آن تطبیق شود، صحیح است و در غیر این صورت اغراء به جهل پیش می‌آمد. خوبی در ذیل موثقه معمر بن خلاد پس از بررسی معانی محتمل در این روایت و نفی احتمال بعضی از معانی سه معنا را محتمل می‌دانند: مراد ابریشم غیر خالص باشد و یا مراد وبر خز و یا مراد جلد خز باشد. حال که این سه احتمال وجود دارد و حضرت ترک استفصال کردند و فرمودند مراد از خز چیست؟ باعث می‌شود برای کلام حضرت علیه السلام اطلاق منعقد شود (خوبی، ۱۴۱۸، ج ۱۲، ص ۱۸۱).

مثال دوم:

وَعَنْهُ (الحسين بن سعيد) عَنْ عُمَانَ بْنِ عَيْسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَاءِ الْجَارِيِ يُبَالُ فِيهِ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۴۳)

سماعه می‌گوید پرسیدم از آب جاری که بول در آن می‌شود؟ فرمود اشکالی ندارد. مراد از سوال سماعه که در روایت آمده معلوم نیست و سوال او مجمل است، یعنی نمی‌دانیم که او از طهارت آب جاری در صورت بول در آن سوال کرده یا از جواز بول در آب جاری سوال کرده است. بنابراین اگر حجیت قاعده ترک استیضاح را بپذیریم، می‌گوییم این سوال برای امام علیه السلام نیز مجمل بوده و ایشان دو احتمال در سوال می‌داده است، حال که امام علیه السلام فرموده‌اند اشکالی ندارد، نتیجه می‌گیریم جواب اطلاق دارد و شامل هر دو صورت می‌شود. یعنی اول اینکه بول در آب جاری حرام نیست و دو دیگر



آب جاری در صورت بول در آن پاک است. البته اگر در قاعده اشکال کنیم باید بگوییم جواب مجمل است و نمی‌دانیم امام علیه السلام به کدام فرض از دو فرض بیان شده، جواب داده‌اند. شهید صدر در ذیل این روایت آورده‌اند که: اگر قبول کنیم این روایت مجمل است و دو معنا ممکن است از آن اراده شده باشد یعنی یا مراد سوال از جواز بول در آب جاری است «سألته عن الماء الجاري هل يبالي فيه»، و یا سوال از طهارت آب جاری است «سألته عن الماء الجاري المبال فيه هل هو طاهر» بحث پیش می‌آید که آیا ترک استفصال (به تعبیری که در این مقاله آمده است ترک استيضاح) موجب عموم است یا خیر؟ البته همان طور که گذشت ایشان به این علت که احتمال می‌رود بین سائل و امام قرائن منفصله‌ای موجود بوده باشد قاعده را قبول نمی‌کنند و جواب امام علیه السلام را برای ما مجمل می‌دانند (صدر، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۲۸).

مثال سوم:

مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ تَمَائِيلِ الشَّجَرِ - وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ فَقَالَ لَا بَأْسَ - مَا لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مِنَ الْحَيَوَانَ (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۳۰۸).

از امام صادق علیه السلام از تمثال (مجسمه) درخت و خورشید و ماه پرسیدم؟ فرمود تا هنگامی که از حیوان نباشد اشکالی ندارد.

در میان اصولیان اختلاف است که آیا حذف متعلق مفید عموم است یا اینکه موجب اجمال کلام می‌شود. در این روایت نیز سوال از تمائیل (مجسمه) درختان و خورشید و ماه شده است و متعلق آن حذف شده بنا بر این امر که حذف متعلق مفید عموم باشد می‌گوییم سوال عمومیت دارد و از هر فعلی نسبت به تمائیل این اشیاء است، یعنی سوال از جواز اموری مثل ساخت، نگهداری، خرید و فروش تمثال این اشیاء است و چون در جواب گفته شده اگر حیوان نباشد اشکال ندارد طبق قاعده ترک استفصال نتیجه می‌گیریم؛ ساخت، نگهداری، خرید و فروش مجسمه حیوان اشکال دارد ولی ساخت و نگهداری و خرید و فروش مجسمه غیر حیوان حلال است.

اما اگر حذف متعلق را موجب اجمال بدانیم (که به نظر مبنای صحیح نیز همین است) سوال سائل مجمل می‌شود و این روایت از مصادیق بحث ترک استیضاحه شمار می‌آید، یعنی اینگونه گفته می‌شود که قاعده ترک استیضاح حکم می‌کند که به علت عدم توضیح خواستن امام علیه السلام به اینکه چه فعلی نسبت به مجسمه مورد سوال است، جواب ظهور در اطلاق دارد و ساخت، نگهداری، خرید و فروش مجسمه غیر حیوان حلال و همین افعال نسبت به مجسمه حیوان حرام است.

اما طبق نظریه‌ای که در این نوشته تقویت شد چون قاعده ترک استیضاح حجت نیست جواب امام علیه السلام اجمال دارد و نمی‌دانیم ایشان حکم کدام یک از افعال را فرموده است.

تطبیقات قاعده ترک استیضاح:

مثال اول:

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَيْصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلٍ صَلَّى فِي ثَوْبٍ رَجُلٍ أَيَّامًا ثُمَّ إِنَّ صَاحِبَ الثَّوْبِ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ لَا يُصَلِّي فِيهِ قَالَ لَا يُعِيدُ شَيْئًا مِنْ صَلَاتِهِ (كلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۴۰۴).

از امام صادق علیه السلام پرسیدم از مردی که ایامی در لباس مرد دیگری نماز خوانده است بعد از آن صاحب لباس به او خبر داده است که در این لباس نماز صحیح نیست (حکم نمازهای این شخص چیست)؟ امام علیه السلام فرمود: هیچکدام از نمازهایش را اعاده نمی‌کند (صحیح است)

علل مختلفی می‌تواند مانع درست بودن نماز در یک لباس باشد در این روایت معلوم نشده که چرا نماز در این لباس صحیح نبوده است. آیا لباس نجس بوده؟ یا غصبی بوده؟ و یا اینکه از حیوان غیر ماکول بوده است؟ حال اگر قاعده ترک استیضاح را جاری بدانیم، می‌گوییم که: امام علیه السلام نپرسیدند که علت عدم درستی نماز در این لباس چه بوده است، با

اینکه روشن بود این مسئله صور مختلفی دارد. پس ترک استفصال حضرت دلالت بر این دارد که حکم صادر شده به درستی نماز شامل همه صورت‌ها می‌شود. صاحب جواهر در ذیل این روایت برای رد احتمال اینکه مانع غیر نجاست مانند غصب باشد به ترک استفصال تمسک نموده است یعنی این روایت دلالت دارد بر اینکه نجاست مجهول مانع نماز نیست (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۱۷۸).

مثال دوم:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: سَأَلَ دَاوُدُ بْنُ يَزِيدَ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقَرَّاطِيِّسِ وَالْكَوَاغِذِ الْمَكْتُوبَةِ عَلَيْهَا هَلْ يَجُوزُ السُّجُودُ عَلَيْهَا أَمْ لَا فَكَتَبَ يَجُوزُ (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۰۹).

راوی از امام می‌پرسد که آیا سجده بر کاغذهایی که روی آن نوشته شده جایز است یا خیر؟ امام علیه السلام در جواب می‌نویسند، جایز است.

در روایت مذکور حکم به جواز سجده بر کاغذهایی که رویشان نوشته شده است، داده‌اند در حالی که این کاغذها دارای حصهها، انواع و جنس‌های مختلفی هستند اما در سوال حصه خاصی مشخص نشده است. با توجه به اطلاق موجود در سوال، قاعده ترک استفصال حکم می‌کند که جواب اطلاق دارد و شامل همه حصه‌ها می‌شود.

محقق همدانی می‌گوید: ترک استفصال امام علیه السلام دلالت دارد بر اینکه تفاوتی نمی‌کند کاغذ از ما یصح السجود علیه ساخته شده باشد یا از غیر آن (همدانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۹۷).

مثال سوم:

عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَّارَةَ وَ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَا جَمِيعاً سَأَلْنَا أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ

السلام - عَنْ رَجُلٍ أَتَى أَهْلَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ أَتَى أَهْلَهُ وَ هُوَ مُحْرِمٌ وَ هُوَ لَا يَرَى إِلَّا أَنَّ ذَلِكَ حَلَالٌ لَهُ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۰۸).

از امام باقر علیه السلام پرسیدیم که مردی در ماه رمضان یا در حالت احرام با همسر خود نزدیکی می‌کند در حالی که فکر می‌کند این کار برای او حلال است حکم او چیست؟ امام علیه السلام می‌فرمایند: چیزی بر گردن او نیست.

سوال از کسی است که جاهل به حرمت نزدیکی در ماه مبارک رمضان یا در حال احرام است، این سوال اطلاق دارد و او می‌تواند جاهل قاصر باشد یا مقصر. قاعده ترک استفصال حکم می‌کند جواب امام علیه السلام شامل هر دو صورت باشد و در هر دو حالت کفاره‌ای به گردن جاهل نیست.

حکیم نیز ترک استفصال را دلیل بر شمول حکم نسبت به جاهل قاصر و مقصر می‌دانند (حکیم، ۱۴۱۶، ج ۸، ص ۳۴۱).

مثال چهارم:

موتفة عمّار: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّمَلِ يَكُونُ فِي الرَّجُلِ فَيَنْفَجِرُ وَ هُوَ فِي الصَّلَاةِ قَالَ يَمْسَحُهُ وَ يَمْسَحُ يَدَهُ بِالْحَائِطِ أَوْ بِالْأَرْضِ وَ لَا يَقْطَعُ الصَّلَاةَ» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۴۹)

سوال از حکم دمل‌هایی شده که در نماز منفجر می‌شوند (سر باز می‌کنند و از آن‌ها خون می‌آید)؟ امام علیه السلام فرمودند: روی آن دست کشیده و دست خود را به دیوار یا زمین می‌کشد و نمازش را قطع نمی‌کند.

یکی از نجاساتی که ادعا می‌شود در نماز استثنا شده و ضرری به درستی آن نمی‌زند، خون دمل است، بنابر حکم این خون استثنا است و کم یا زیاد بودن آن نیز فرقی ندارد. برای بیان این حکم به روایت بالا تمسک می‌شود. زیرا دملی که در سوال آمده، اطلاق دارد و هر دو فرض خون کم و زیاد را شامل است. پس به این علت که امام علیه السلام در

جواب استنصال نکرده و خود نیز تفصیلی نداده‌اند حکم به درستی روایت اطلاق دارد و شامل هر دو مورد می‌شود.

شیخ انصاری نیز در بحث اینکه خون دمل مانع نماز نیست چه کم باشد و چه زیاد به عدم استنصال در روایت بالا تمسک نموده‌اند (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۲۳۳).

منابع

۱. ابن منظور، ابو الفضل جمال الدین محمد بن مکرم (۱۴۱۴). لسان العرب. چاپ سوم. بیروت - لبنان: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.
۲. جوینی، عبد الملک بن عبد اللہ بن یوسف بن محمد، (۱۴۱۸) بیروت، دار الکتب العلمیة.
۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). وسائل الشیعة. قم: مؤسسہ آل البیت علیہم السلام.
۴. حکیم، سید محسن طباطبائی (۱۴۱۶). مستمسک العروة الوثقی. قم: مؤسسہ دار التفسیر.
۵. حلّی (فخر المحققین)، محمد بن حسن بن یوسف (۱۳۸۷). ایضاح الفوائد فی شرح مشکلاّت القواعد. قم: مؤسسہ اسماعیلیان.
۶. حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۸۰). تہذیب الوصول الی علم الأصول. لندن: بی نا.
۷. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۲). منتهی المطلب فی تحقیق المذہب. مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۳). مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة. چاپ دوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابستہ به جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۴). تذکرة الفقهاء (ط - الحدیثہ). قم: مؤسسہ آل البیت علیہم السلام.
۱۰. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۹). نہایة الإحکام فی معرفة الأحکام. قم: مؤسسہ آل البیت علیہم السلام.
۱۱. خوئی، سید ابو القاسم موسوی (۱۴۱۸). موسوعة الإمام الخوئی. قم: مؤسسہ إحياء آثار الإمام الخوئی ره.

۱۲. دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری (۱۴۱۵). کتاب الطهارة. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۱۳. رازی، محمد بن عمر بن الحسین (۱۴۰۰). المحصول فی علم الأصول، الرياض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية.
۱۴. سبکی، عبد الوهاب بن علی ابن عبد الکافی (۱۴۱۱). الأشباه والنظائر، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۵. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۹). ذکرى الشيعة فی أحكام الشریعة، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۶. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۴). غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۷. \_\_\_\_\_ (بی تا). القواعد و الفوائد فی الفقه و الأصول و العربیة. قم: بی نا.
۱۸. شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۶). تمهید القواعد. قم: بی نا.
۱۹. شیرازی، میرزا محمد حسن بن محمود - ایروانی، محمد (۱۴۱۸). تقریرات فی أصول الفقه. قم: بی نا.
۲۰. صدر، سید محمد باقر (۱۴۰۸). بحوث فی شرح العروة الوثقی. چاپ دوم. قم: مجمع الشهد آية الله الصدر العلمی.
۲۱. طباطبایی المجاهد، محمد بن علی (۱۲۹۶). مفاتیح الأصول. قم: بی نا.
۲۲. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الإمامیة. چاپ سوم. تهران: المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.
۲۳. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۷). تهذیب الأحكام. چاپ چهارم. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۲۴. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۳۶۱). نضد القواعد الفقهیة علی مذهب الإمامیة. قم: بی نا.

۲۵. فراہیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰). کتاب العین. چاپ دوم. قم: نشر ہجرت.
۲۶. فیومی، احمد بن محمد مقری (بی تا). المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی. قم: منشورات دار الرضی.
۲۷. کرباسی، محمد ابراہیم بن محمد حسن (بی تا) إشارات الأصول. بی جا. بی نا.
۲۸. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). الکافی (ط - الإسلامیة). چاپ چهارم. تہران: دار الکتب الإسلامیة.
۲۹. موسوی قزوینی، سید ابراہیم (۱۳۷۱). ضوابط الأصول. قم: بی نا.
۳۰. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن (۱۴۳۰). القوانین المحکمہ فی الأصول (طبع جدید). قم: بی نا.
۳۱. میلانی، سید محمد ہادی حسینی (۱۳۹۵). محاضرات فی فقہ الإمامیة - صلاة المسافر وقاعدتی الصحة والید. مشهد: مؤسسہ چاپ و نشر دانشگاہ فردوسی.
۳۲. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. چاپ ہفتم. لبنان: دار إحياء التراث العربی.
۳۳. نراقی، محمد مہدی بن ابی ذر (۱۳۸۴). تجرید الأصول. قم: بی نا.
۳۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸). انیس المجتہدین فی علم الأصول. قم: بی نا.
۳۵. ہمدانی، آقا رضا بن محمد ہادی (۱۴۱۶). مصباح الفقیہ. قم: مؤسسۃ الجعفریة لإحياء التراث و مؤسسۃ النشر الإسلامی.